



به شهادت شهیدان







## آن شهید

مقام شهید به شهادت شهدا







## بنام کلمه الله

کاریکلماتور ، مخاطب‌های آگاه و اندیشمند دارد ، که آنها را وادار به تفکر می‌کند. کاریکلماتور ، در نگاه اول یک لَفَاطی ساده به‌نظر می‌رسد، ولی اثرات واقعی آن پس از کمی تفکر و شاید تعجب برای مخاطب آشکار می‌شود. کاریکلماتور ، زبان گویایی است که به نرمی و با زبان تصویریِ ذهن، افقی را فرا روی فرد قرار می‌دهد، که بیش از آنکه با واقعیت‌های تلخ و شیرین همگام باشد، بر حقایق مسلم انطباق دارد.

ممکن است کمی اغراق‌آمیز و فrazذهنی باشد ، ولی دور از موضوع نیست. قابل ذکر آنکه ساده‌گی و پیچیده‌گی محتوی کلمات، بستگی مستقیم به عمق موضوع دارد. کاریکلماتور ، یکی از جلوه‌های زیبای ادب و هنر معاصر است.

مجموعه کاریکلماتور زیر به شهیدان ایران اسلامی تقدیم می‌گردد.





- آن شهید...برایش می شود فاتحه خواند، اما نمی شود فاتحه اش را خواند.
- آن شهید...از روزی که با جبهه آشنا شد، ماندن برایش ننگ شد.
- آن شهید...به خط مقدم که می رفت، از خط منیت گذشت.
- آن شهید...برای دیدار با خدا، دست و پایش حنایی شده بود.
- آن شهید...سربند قرمز بست، تا نهال شهادتش سبز شود.
- آن شهید...وقتی تیر به پهلویش خورد، در زمزمه یازهر(س) بود.
- آن شهید...وقتی می خندید، مثل گل باز می شد.
- آن شهید...اذان شهادت را با حلقوم بریده خواند.
- آن شهید...وقتی گریه می کرد، چون شمع آب می شد.
- آن شهید...برای دیدار با رهبر، جانش را هدیه برد.



- آن شهید...حسین(ع) را آخر هم، زیارت کرد.
- آن شهید...هنگام شهادت، با تبسم به سوی حسین(ع) رفت.
- آن شهید...در لحظه دیدار، با لبخند دلدار مواجه شد.
- آن شهید...برای رضایت حسین(ع)، همه عمر را کوشید.
- آن شهید...آنقدر حسین(ع) گفت، تا به حسین(ع) رسید.
- آن شهید...سربند سبز می بست، تا فاطمه(س) او را هم انتخاب کند.
- آن شهید...اسم حسین(ع) که می آمد، هوای چشمش بارانی بود.
- آن شهید...با گریه به دنیا پا نهاد و با خنده از آن دل کند.
- آن شهید...برای گمنام شدن، نذر کرده بود.
- آن شهید...در آینه دلش، عکس امام خمینی(ره) را می دید.





- آن شهید...جانش به امام خمینی (ره) بسته بود.
- آن شهید...هر وقت خودش را می دید، استغفار می کرد.
- آن شهید...آنقدر مؤدب بود، که به خودش هم سلام می کرد.
- آن شهید...با خونس، حرف دلش را زد.
- آن شهید...در ورای آرامش صورتش، آتشفشان تکلیف فوران می کرد.
- آن شهید...محبت را، با جان باختن اثبات کرد.
- آن شهید...محبت را مساوی پر شدن می دانست.
- آن شهید...شب عملیات، آتش بجان بود.
- آن شهید...هیچوقت، حتی برای یک لحظه تنها نبود.
- آن شهید...یا با خدا حرف می زد و یا کلام خدا را می شنید.



- آن شهید... برای رضایت خدا، نارضایتی خود را برگزید.
- آن شهید... از سرخی خورش، سبزی مرامش تراوش می کند.
- آن شهید... آخر هم در لوای پرچم یا حسین (ع)، جان داد.
- آن شهید... وقتی فهمید دوست خداست، سوخت.
- آن شهید... از سینه مادرش، شهد شهادت را نوشیده بود.
- آن شهید... همه عمر را برای یک لحظه لبخند، گریه کرد.
- آن شهید... هر شب را برای یک صبح دیدار، بیدار می ماند.
- آن شهید... لبخند روی لبانش، مثل شبنم روی گل، لیز می خورد.
- آن شهید... برای نماز، سجاده منیت را جمع می کرد.
- آن شهید... روحش آنقدر لطیف بود، که با یک نسیم طوفانی می شد.



- آن شهید...از شوق دیدار حسین(ع)، قبل از آنکه جان بدهد، جان داد.
- آن شهید...آنقدر خسته بود، که به محض دیدار حسین(ع)، جان داد.
- آن شهید...چیزی را که یک عمر آرزو می کرد، بدان رسید.
- آن شهید...با آروزهایش تا شهادت پیش رفت.
- آن شهید...اسم و رسمش را فراموش کرده بود.
- آن شهید...یک روز که خود را گم کرده بود، در زیارت عاشورا پیدا کرد.
- آن شهید...در مقابل رهبر، هیچ اراده ای نداشت.
- آن شهید...جانش را برای امر ولایت نگه داشته بود.
- آن شهید...عشقش را بیشتر از جانش دوست داشت.
- آن شهید...زیارت عاشورا، گل های دلش را آبیاری می کرد.



- آن شهید... نان را به نرخ عشق می خرد.
- آن شهید... وقتی خندید، که همه بر او گریستند.
- آن شهید... آنقدر کربلا گفت، تا کربلایی شد.
- آن شهید... از چهره شادابش، گلاب می چکید.
- آن شهید... در شهر هم که بود، با لباس خاکی می زیست.
- آن شهید... آتش و خمپاره، آرامش دلش را افزون می کرد.
- آن شهید... وقتی وضو می گرفت، شهادتین دیدار را زیر لب می گفت.
- آن شهید... امروز هم که نیست، هست.
- آن شهید... سحرها را در گریه می گذراند، تا صبحی بخندد.
- آن شهید... برای رسیدن به شهادت، چه خون دل ها که نخورد.



- آن شهید...پیکرش سالها مهمان خورشید بود.
- آن شهید...در سه راهی شهادت، از خمپاره‌ها سراغ شهادت را می گرفت.
- آن شهید...خمپارهٔ اقبالش را ، برای همیشه در برگرفت.
- آن شهید...هر وقت سر به سجده می گذاشت، چشمه دلش از جانماز جاری می شد.
- آن شهید... شب‌ها با یکی که دیده نمی شد، حرف می زد.
- آن شهید...آنگونه حرف می زد، که می دید.
- آن شهید...هرگاه حرف از شهادت می شد، آب می شد.
- آن شهید...پدر و مادرش را روسفید کرد.
- آن شهید...ادعاهایش را زنده به گور کرده بود.
- آن شهید...فدا شدن را بهتر از فدا کردن می دانست.



- آن شهید...آخرین لحظه، به اندازه همه عمرش زیبا شده بود.
- آن شهید...برای زنده شدن دین، خودش را زیر پا گذاشت.
- آن شهید...همیشه با یاد حسین(ع) عطر آگین می شد.
- آن شهید...حیاتش چون پیامش کوتاه بود.
- آن شهید...می گفت، هر که حرف بزند، مرد نیست.
- آن شهید...می گفت سختی کشیدن دنیا، به دیدار یار می ارزد.
- آن شهید...می گفت میدان جهاد را، نامردان ترک می کنند.
- آن شهید...در راه اطاعت از ولایت، شک نداشت.
- آن شهید...در آسایش و سختی، ولی را حاکم بر خود دید.
- آن شهید...آسایش شهر و تنگنای جبهه را به یک رنگ می دید.



- آن شهید... تا استخوان نشد، به شهر نیامد.
- آن شهید... استخوانش، سرود مردانگی را سرود.
- آن شهید... وقتی لباس سفید می پوشید، انگار به خواستگاریش آمده اند.
- آن شهید... هر چه دنیا نازش را می کشید، بی تاب تر می شد.
- آن شهید... در صف یاران مهدی (عج) بود، اما هرگز ادعایی نداشت.
- آن شهید... آنقدر سر بر خاک گذاشت، که خاکش تبرک شد.
- آن شهید... برای پیدا کردن شهادت، همه کوچه و پس کوچه های نفس را سپری کرد.
- آن شهید... هنگام شهادت، با چشمانش اشک می ریخت و با لبانش لبخند می زد.
- آن شهید... فاصله حرف تا عملش، حتی یک آن، نبود.
- آن شهید... امروز هم برای شهادت آماده است.



- آن شهید... هر وقت به خواب کسی می آید، بیدار می کند.
- آن شهید... با وصیت نامه اش ، فردا را ترسیم کرده بود.
- آن شهید... آنقدر زنده است ، که با ما مردگان حرف می زند.
- آن شهید... پا به پای ما ، امروز هم حضور دارد.
- آن شهید... برای گمنام ماندن، از شهدا هم جلو زد.
- آن شهید... به نام حسین (ع) جان داد ، که به کام شهادت رسید.
- آن شهید...